



امیر حسین خوشحال

درخت تو گر بار دانش بگیرد

خودت را بچسب و رها کن پری را
 بفهمی سپس لذتِ مادری را
 بیاموز پس مثلِ من پنچری را
 بیاور کنارِ خودت دیگری را
 بیاموز پس شیوهی نوکری را
 به عشقِ دوتا سکه لفظِ دری را
 نفهمیده‌ام معنیِ روسری را
 بیاموز زود عوعو و عرعری را
 بیاموز از بنده بازیگری را
 نبینی دگر جوجه و بربری را
 بیاور پسر ترشی بندری را

پسر جان! رها کن از این پس خری را
 بگیرم برای تو مامان تازه
 شود چرخِ عشقت به یک لحظه پنچر
 فراموش کن آن شکستی که خوردی
 چو در شهر ارباب‌ها خانه کردی
 «من آنم که در پای خوکان» بریزم!
 نه بالای کله، نه بر روی شانهِ
 اگر در کنارت سگ و خر زیادند
 تفاوت بود توی گفتار و کارم
 «درخت تو گر بار دانش بگیرد»
 برای غذا پخته‌ام املتِ رُب



کارتون: گیلدا خلیفه